

شعر چیست؟



ژوئیه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کرد و از آن به عنوان معیاری برای شناسایی شعر بهره جست. تعریف شعر اما به دلیل ماهیت خود شعر چنان پیچیده و مشکل است که در بین کسانی که به آن باور دارند اجماع و توافق نظری وجود ندارد. من اینجا صرف نظر از اینکه به تعریف شعر باور داشته باشیم یا نه برای روشن تر شدن مطلب پیشنهادی - نه راه حل - دارم که به عنوان قطعه‌ای از پازل «شعر چیست؟» به شرطی که دیگران هم با استفاده از این الگو قطعه‌های خودشان را ارائه دهند می‌تواند تصویر پازل را کامل کند تا شاید گره از کار فرو بسته شعر بگشاید.

برای پرداختن به شعر از دو روش می‌توان استفاده کرد: یکی روش پیشینی (a priority approach)، یعنی از پیش تعریفی روشن ارائه دهیم که پس از آن به عنوان معیاری برای شناختن شعر مورد استفاده قرار گیرد، این همان روشی است که شمس قیس رازی و نظامی یا ارسطو در فن شعر از آن بهره گرفتند. روش دوم روش پسینی است (a posteriority approach) روشی که جان راولز نظریه پرداز آمریکایی از آن بهره می‌گرفت. یعنی

شعر چیست؟ آیا این پرسش پاسخی دارد؟ آیا پاسخ دادن به آن آسان است؟ این پرسش همواره از زمان پیدایش شعر وجود داشته و هر کس و هر گروهی در زمان خود سعی کرده به قدر دانش و ادراکش به آن پاسخ گوید. حداقل در تاریخ ادبیات ما از زمانی که شمس قیس رازی در **المعجم** و نظامی عروضی سمرقندی در **چهار مقاله** یک تعریف مدون از شعر ارائه دادند تا زمان ما نظریه‌های فراوانی در این باره عرضه شده‌اند. گروهی هم بر این باورند که اصولاً هنر و به ویژه شعر که از ناب‌ترین هنرها است تعریف ناپذیر است و سعی و تلاش برای تعریف آن کاری است عبث. من اما بر این باورم که هر چیز باید تعریفی داشته باشد تا ذهن انسان بتواند به تصویری برای تحلیل و بررسی آن دست یابد و شعر هم از این امر مستثنا نیست. و اصلاً «تعریف پذیری» چیزی است ناممکن، حتی این گزینه هم که «شعر تعریف ناپذیر است» خود تعریفی است برای شعر. چیزی که هست این تعریف چنان کلی، گنگ، مبهم و سر بسته است که نمی‌توان برای رسیدن به مقصود به آن تکیه



ژوئیه‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حافظ غزل نابی دارد که همه بارها آن را خوانده و لذت برده‌ایم .
اکنون من پس از خواندن کامل غزل به بررسی جز به جز آن می‌پردازم:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
زان پیش تر که عالم فانی شود خراب
ما را ز جام باده صافی خراب کن
خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن
روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند
زنهار کاسه سر ما پر شراب کن
ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما به جام باده گلگون خطاب کن

پیش از تعریف شعر و پرداختن طرح و معیاری برای شناسایی آن و باید
و نباید کردن، در یک مطالعه موردی (a case study) به یک شعر خوب
بپردازیم و با نظریه‌های زیبا شناسانه و نقد ادبی، ویژگی‌هایی که ساختار
آن شعر خوب را تشکیل داده‌اند مشخص کنیم. من اینجا به دلخواه خود
به یک شعر خوب که مورد اتفاق همه نظریه پردازان شعر و شاعران است
و به نظر خودم یک شعر ناب است در حد توانم می‌پردازم و این همان
قطعه از پازل حقیقت شعر است که به آن اشاره کردم و پیشنهادم این
است که هر منتقد یا نظریه پرداز به دلخواه خود هر شعری را می‌خواهد
به عنوان قطعه دیگری از این پازل با این روش پسینی بررسی کند، خواه
آن شعر از حافظ و نظامی باشد یا ایرج میرزا یا نیما و شاملو یا سید علی
صالحی و شمس لنگرودی یا یدالله رویایی و براهنی و بهزاد خواجات و
مریم هوله. به این ترتیب ویژگی‌هایی که از این شعرها بیرون کشیده
می‌شود، می‌توان به عنوان معیارهایی برای سنجش شعرهای دیگر مورد
استفاده قرار داد.

برخیز و عزم جزم به کار صواب کن

از هر سو که به این شعر بنگریم، کم عیب و نقص است و شاعر با چیره دستی تمام ویژگی هایی را که آن را تا حد یک شعر ناب برکشیده است رعایت کرده است. آن را می توان در دو سطح بررسی کرد: ۱- از نظر عاطفی و حسی ۲- از نظر ساختاری و زبانی.

از نظر عاطفی و حسی:

فضا سازی شعر بسیار دقیق و استادانه است. ترکیبها، تصویرها و جمله ها چنان برجسته و پررنگ اند که چنگ در احساس و اندیشه مخاطب می زنند و به شدت با عاطفه او در می آمیزند. دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر معیاری برای شعر خوب ارائه می دهد. او می گوید شعر خوب شعری است که در حافظه بماند. این شعر تا آنجا که من دیده ام تمام و کامل، بدون افتادن حتی یک بیت یا مصراع در حافظه بسیاری از ایرانیان به ویژه اهل شعر و ادب نقش بسته است. اینکه چرا چنین است در فرایند بررسی شعر مشخص خواهد شد. آن گاه می توان با قطع و یقین به این نتیجه رسید که تمام شعرهایی که در حافظه ملی و تاریخی ملت ها مانده اند شعرهای ناب هستند که اگر مورد نقد و بررسی قرار گیرند از لحاظ تئوریک و علمی هم شعر بودنشان ثابت می شود.

درون مایه این شعر حاوی دلهره و اضطراب اگزستانسیالیستی است بی آنکه از یاس و افسردگی، بدبینی و سیاهی ای که معمولا در این گونه آثار است برخوردار باشد و این به خاطر جهان بینی عرفانی (نه عارفانه) و روحیه شاد و طرب انگیز حافظ است، نگاه او به شعر تشخیص فردیتی ویژه می دهد و آن را به کلی از شعرهای مشابه متمایز می کند. این آشنایی زدایی تا حدی است که اصلا به نظر نمی رسد این تعبیرها کلیشه ای باشد، با اینکه دیگران پیش از او فراوان آنها را در شعرهاشان به کار برده اند. این فردیت و ویژگی بسیار مهمی است که محور آثار مدرن است و هنر مدرن را از هنر ماقبل مدرن که فردیت نقش زیادی در آنها نداشت و ویژگی اصلی شان کلی گویی و شکل گیری شان بر اساس نوع بود متمایز می کند^۳ و این غزل با اینکه به دوران ماقبل مدرن تعلق دارد رگه هایی از هنر مدرن در آن یافت می شود. به گفته دکتر عباس میلانی در عصر زرین فرهنگ ایران، پیش از دوران انحطاط و سقوط، بسیاری از اجزا مهم این فرهنگ هم سو و گاه پیشتر از غرب به سوی نوعی مدرنیسم سیاسی و فرهنگی ره می سپرد.^۴ و حافظ گرچه متعلق به دوران آغاز انحطاط است اما در فضای عصر زرین به سر می برد زیرا در دوران زندگی او هنوز تاثیر دوران عصر زرین از بین نرفته بود. این تشخیص و فردیت در شعر حافظ چیزی است درست در نقطه مقابل تصوف منفی و تعالیم تخریری صوفیانه که خواهان محو شخصیت و فردیت انسان در نظام خانقاهی و سلسله مراتب صوفیانه است و تمام مبارزه حافظ با چنین نظامی است.

یک ساختار قبیله ای که همه افراد قبیله با تقلید و پیروی محض از رئیس قبیله، سعی می کنند به او تقرب جویند و اصلا خود او شوند. حافظ حتی آنجا که می گوید باید از خود بگذری و خود را از بین ببری تا به

حقیقت بررسی و فرمان می دهد: **حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز** منظورش آن خود کاذب و منیت دروغینی است که از اتفاق حجاب راه آن خود باشکوه و درخشان و آن فردیت آگاه و عظیم و بی مانند است همان که صبحدم صدای از بر کردن شعرهایش توسط قدسیان از عرش شنیده می شود و جا دارد که شاهنشاه سر تاپایش را در زر بگیرد، همان خود تابناکی که مولانا هر شب پر شده از او با قدسیان آسمان یاهو می زند و همان خودی که شاملو چون غول زیبایی ایستاده بر استوای زمین بانگ برمی دارد: **شرف کیهانم من / تازیانه خورده خویش / که آتش سیاه اندوهم دوزخ را / از بضاعت ناچیزش شرمسار می کند.**

«بی خودی» حرف پوچی است که تنها ویژه روان های بیمار و پریشان است و این نکته ای است که نظام های خانقاهی و درویشان در هر شکلش و نظام های توتالیتر توده گرا و لمین پرور از آن غافل اند یا می خواهند که انسان ها از آن غافل باشند، همین است که به شعر حافظ به ویژه در این غزل ژرفا و گستره ای بی نظیر می بخشد و آن را از مرزهای اثری متعارف که در مبارزه با جهل و فساد و دروغ و ریا است فراتر می برد و آن را به اثری مبدل می کند که با مسائل بنیادی هستی و انسان سر و کار دارد.

گر از این دست زند مطرب مجلس ره عشق

شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم
سخن از دلهره و اضطراب بود. بله اضطراب و دلهره در تمام بافت شعر تنیده شده است و آن را به یک شعر فلسفی بسیار ژرف و تکان دهنده که دارای جوهر غنی شعری است تبدیل کرده است. حافظ اما خیام وار فرمان می خواری و شادی و دم غنیمی صادر می کند. تسلط و تاثیر نگاه خیام بر حافظ که به طور کلی بخش بزرگی از جهان بینی و شخصیت او را تشکیل می دهد در این غزل کاملا آشکار است. به ویژه در بیت چهارم که می پرستی به حد افراط می رسد و این از سوی دیگر نشانه ای است از عمق فاجعه و ویرانی ای که جهان را تهدید می کند و دیگر هیچ چاره ای جز می پرستی افراطی باقی نمانده است. گویی جهان لحظه های پایانی عمرش را سپری می کند و همه چیز در حال فروپاشی و ویرانی است. این نگاه با نگاه صوفیان و حتی عارفان بزرگی چون بایزید بسطامی، حلاج و مولوی بزرگ که غرق تسلیم و رضا بودند و صبر و رضا از مقامات بلند عرفانی شان بود و سرخوشانه می سرودند:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند

چون درخت تین که جمله تین کند
به کلی متفاوت است. این نگاه یک انسان قرن بیستمی و بیست و یکمی است، نگاه کسی که می سراید: در شب کوچک من دلهره ویرانی است / باد ما را با خود خواهد برد.

آنچه در کنار این دیدگاه خیامی و اگزستانسیالیستی باعث آسودگی خیال می شود و طرب و شادی به همراه می آورد طنز جاندار و پر مغز حافظی است که در استفاده از آن مهارت کامل دارد، هر چند این طنز در ژرفای خود درد و رنج فراوانی به همراه دارد اما لاقابل نگاه بازگوش و سرخوش حافظ در ابتدا جان مخاطب را سرشار از شادی می کند. این طنز گزنده در دو بیت آخر به اوج می رسد. در بیت یکی به آخر مانده شاعر با نفی زهد و زهدپرستی و انتقاد تند از سالوس و ریا و ادعاهای عجیب و غریب صوفیان و زاهدان و دکاناران مذهب که کار همیشگی اوست،

به قله رندی و قلاشی می‌رسد و اعتراض و سرکشی را به اوج می‌رساند. این بیت از چنان قدرت و صلابتی برخوردار است که بی‌احساس‌ترین و شعر ناشناس‌ترین انسان‌ها را در جا می‌خکوب می‌کند:

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم

با ما به جام باده صافی خطاب کن

این اعتراض به ویژه در مصراع دوم بسیار پر رنگ است، شاعر لجوجانه و با تاکید می‌گوید پیش من فقط از شراب ناب حرف بزن، من هیچ حرف دیگری سرم نمی‌شود، من فقط زبان شراب را می‌فهمم. و در بیت بعد شعله اعتراض بیشتر زبانه می‌کشد و او با ریشخند قشری گریبان مذهبی و دست انداختن اعتقادات عوام فریبانه زاهدان و صوفیان فاسد و ریاکار و لمینیسیم رایج در محیط اطرافش کار صواب را تنها در باده پرستی می‌داند و آن را چنان واجب می‌شمارد که می‌گوید خواب شیرینت را ترک کن و با عزم جزم به ستایش و پرستش شراب پرداز. باید دقت کرد که حافظ اینجا دیگر به شراب خوردن ساده بسنده نمی‌کند و لجوجانه فرمان باده پرستی می‌دهد و آن را از واجبات می‌داند. این نشان از واقعیت‌های سرسخت و تلخی دارد که در پس شعر نهفته است و در محیطی که حافظ در آن زندگی می‌کرده جاری بوده است. در این شعر بدون اشاره‌های سرراست و مستقیم به اوضاع اجتماعی و بازی‌های قدرت و سیاست تمام آنها را می‌توان دریافت. همین جا یکی دیگر از ویژگی‌های شعر رخ می‌نماید و آن حرف‌های ناخوانده و سپیدی‌های متن است که راه را برای خوانش‌های گوناگون و بازخوانی‌های بی‌شمار باز می‌کند. این از تاویل پذیرترین شعرهای حافظ است که مناقشه بر سر آن بسیار است. و یکی دیگر از ویژگی‌های یک شعر ناب تاویل پذیری گسترده آن است، شعری که سخن در آن چنان سرشار است که خود به خود از پری لبریز می‌شود و این البته به مخاطب امکان می‌دهد تا در فرآیند آفرینش شعر شرکت کند و منفعلانه تماشاگر و شنونده نباشد.

از نظر ساختاری و زبانی:

اکنون به جنبه‌های زبانی و تکنیکی شعر می‌پردازم. زبان شعر روان و یک‌دست است و انسجام و در هم تنیدگی آن تا حدی است که هیچ کجا گسستی در عاطفه و اندیشه مخاطب ایجاد نمی‌کند، همین است که آن را این قدر تاثیرگذار و پرتوان ساخته است. این انسجام موجب می‌شود انرژی شعر به هدر نرود و تا پایان فضای شعر را زنده نگه دارد و ضرباهنگ آن را پر تپش به پیش برد. شاعر با یک جمله امری رو به مخاطب خود که ساقی باشد سخن خود را آغاز می‌کند. واژه صبح در ابتدای شعر مثل خورشیدی می‌درخشد. این کلیدی‌ترین واژه و محور تمام شعر است، این واژه مانند همان آجر قصر خورنق است که سمنار ساخته بود و اگر آن را بیرون می‌کشیدند تمام قصر فرو می‌ریخت. با حذف یا جابه‌جایی این واژه تمام ساختمان شعر فرو می‌ریزد. البته تمام واژه‌ها و عبارت‌های شعر حساب شده‌اند و نمی‌توان دست به ترکیب آنها زد و جابه‌جایشان کرد و این نشان از صلابت و استحکام ساختمان شعر دارد، واژه صبح اما اساس و بنیاد شعر است. ناگهان بی هیچ مقدمه‌ای شاعر می‌گوید صبح است و این چنان تکان دهنده است که اثرش تا پایان شعر بی‌وقفه ادامه می‌یابد.

ترکیب خورشید می در آغاز گاه بیت سوم چنان درخشان است که

انسان را به وجد می‌آورد، خیال‌انگیزی و شاعرانگی این بیت در اوج است. یکی از زیباترین تصویرهای شعری در همین بیت نهفته است. آندره برتون در تعریف تصویر می‌گوید از فرار گرفتن دو واژه، دو عبارت یا دو جمله هرگاه امر سومی پدید آید، آن را تصویر می‌گویند. این تعریف کاملاً در این بیت مصداق پیدا می‌کند، از کنار هم قرار گرفتن سه اضافه استعاره‌ی شگفت‌انگیز: «خورشید می»، «شرق ساغر» و «برگ عیش» که هر کدام به تنهایی یک تصویر کامل هستند چنین تصویر پیچیده و حیرت‌انگیزی پدید می‌آید که واقعا هم کاری واجب‌تر از شادخواری و عیش و طرب باقی نمی‌گذارد.

موسیقی و طنین آهنگ واژگان در دل‌پذیری و اثرگذاری این شعر نقش بسیار مهمی بر عهده دارد. سمفونی دل‌نشین و خوش‌آهنگی که از هماهنگی و هارمونی تک‌تک واژگان برمی‌خیزد موسیقی نرم و ملایم و دل‌انگیزی پدید آورده است. یکی دیگر از عوامل زیبایی به کارگیری آرایه‌های ادبی در این شعر است. موسیقی «س» در مصراع اول بیت



اول و بیت آخر، بازی با حرف «د» در مصراع دوم و بازی با حرف «گ» در بیت سوم.

بیان شاعر در این غزل بسیار فشرده است. ایجاز که از ویژگی‌های برجسته شعر حافظ است در این شعر به دقت رعایت شده است. و نکته آخر اینکه شعر جهان تازه‌ای به مخاطب معرفی می‌کند. به قول یدالله رویایی هر شعر تعریف تازه‌ای از شعر است و این غزل خود به راستی تعریف کاملی از شعر است. همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، هدف از بازخوانی این شعر تنها پیدا کردن یکی از قطعه‌های پازل حقیقت شعر است. به این ترتیب ویژگی‌هایی که در این شعر بر شمرده شد در هر اثر دیگری یافت شود می‌توان به شعر بودن آن اثر یقین داشت، خواه آن شعر از آثار کلاسیک باشد یا نیمایی یا شعر پسامدرن. دیگران هم می‌توانند با بازخوانی شعرهای دیگر به این پیشنهاد پاسخ دهند تا تصویر پازل را کامل کنند و ویژگی‌های دیگر شعر ناب را کشف کنند.

پانویس‌ها:

- ۱- موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، موسسه انتشارات آگاه، چاپ پنجم، سال ۱۳۷۶.
- ۲- رجوع کنید به مقاله نوع و فرد در ادبیات و فلسفه از افلاطون تا بکت از کتاب شعر و شناخت. ضیا موحد، انتشارات مروارید، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۵۱.
- ۳- تجدد و تجددسنجی در ایران، عباس میلانی، نشر اختران، چاپ اول، ۱۳۷۸، چاپ پنجم ۱۳۸۳.